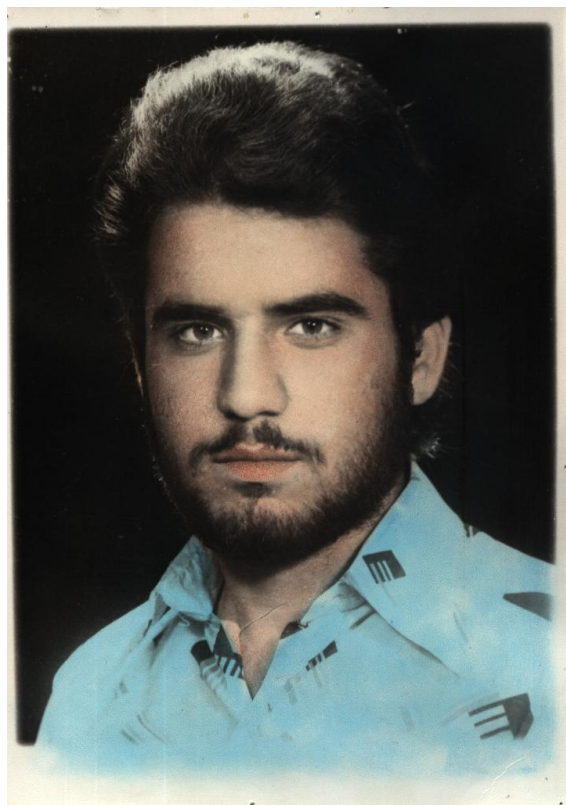


شهيد عبدالرضا امانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	منصور
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۱۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۹/۰۸
محل شهادت	بستان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	خارگ

زندگینامه

زندگینامه شهید

عبدالرضا در تاریخ دوازدهم شهریور ماه ۱۳۴۳ در یک خانواده متوسط و مذهبی در دامان پرمهر و محبت پدرش منصور و مادرش شرف محمد پور نام داشت در جزیره خارگ دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و متوسطه را تا سال چهارم در خارگ ادامه داد. او در دوران تحصیل خیلی پرجنب و جوش بود. به درس و مطالعه علاقه زیادی نشان می داد و به لحاظ هوش سرشار خود همیشه توجه و رضایت معلمان را جلب می کرد. بطوری که هر سال شاگرد ممتاز مدرسه بود و در درس به دیگر بچه ها کمک می کرد.

عبدالرضا فردی بسیار آرام و متین بود و با دیگران برخوردی بسیار دوستانه داشت و فردی منظم و بسیار مؤدب بود و در بین دوستان خود سرآمد بود.

با شکل گیری انقلاب اسلامی او نیز به صفوف انقلابیون پیوست با وجود اینکه در سنین نوجوانی قرار داشت ولی نسبت به فعالیت های سیاسی و اجتماعی حضوری فعال و چشمگیر داشت. در جلسات و مراسم مذهبی در مساجد و حسینیه ها شرکت می نمود و در پخش اعلامیه و نوشتن شعار بر روی دیوار در کنار سایر دوستان خود تلاش داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی حضور عبدالرضا در مسجد و فعالیت های مذهبی پر رنگ تر گردید. او علاقه بسیاری به امام و روحانیت داشت. با شروع جنگ تحمیلی عاشقانه در بسیج خارگ ثبت نام نمود و آماده جان فشانی در راه اسلام و دستاوردهای نظام مقدس اسلامی گردید. اکثر شبها تا صبح با موتورسیکلت خودش به گشت زنی در شهر می پرداخت و تا صبح بیدار می ماند.

او همراه با برادران بسیجی و سایر مردم برای خاموش کردن آتش سوزی های ناشی از بمباران هوایی شرکت فعالیت می نمود و در پرکردن و حمل کیسه های ماسه برای استتار لوله های نفتی به دیگران کمک می نمود.

شهید و دفاع مقدس

عبدالرضا سرانجام مرغ جانفش هوای پرواز در حریم دوست و آستان جبهه را نمود و سنگر مدرسه را به سوی جبهه های نبرد ترک نمود آن روزها عملیات آزادسازی بستان در پیش بود و شدیداً به نیروهای رزمنده احتیاج بود او واسط مهرماه بود که جهت گذراندن آموزش نظامی به اهواز اعزام گردید. روزها آموزش نظامی می دید و شبها در دعای توسل و کمیل با علاقه و شور خاصی شرکت می کرد.

دوستان شهید نقل می کنند: در دعاها آنقدر گریه می کرد که در بعضی مواقع، حالت ضعف به ایشان دست می داد. نمازهای طولانی بود و پس از اتمام نماز مدت زیادی با خدا راز و نیاز می کرد. در قنوت همیشه این دعا را بر زبان داشت «اللهم ارزقنی توفیق شهاده فی سبیلک»

در ساعات اولیه بامداد مورخ ۸/۹/۶۰ در حال پیشروی به طرف خاک ریزها و نیروهای دشمن در تنگ چزابه مورد هدف سه گلوله قرار گرفت که یکی از آنها به قلب نازنینش اصابت نمود و او خلعت زیبای شهادت را بر تن پوشید و به دیدار معبودش شتافت. پیکر مطهر شهید پس از ۱۴ روز در تاریخ ۲۳/۹/۶۰ در گلزار شهدای امامزاده میر محمد خارگ در میان حزن و اندوه فراوان تشییع کنندگان به خاک سپرده شد.

خاطرات

مادر و خاطرات وداع فرزند

مادر شهید آخرین لحظات وداع را با فرزند شهید خود قبل از خاکسپاری اینگونه بیان می کند «موقعی که مرا بالای سر تابوت شهید بردند و به پیکر جوان رشیدم نگاه کردم از عمق جان سوختم دیدم دست راستش را بر بدن ندارد. دندان های سفید او که روزی ۴ مرتبه مسواک می زد همه سوخته یا ریخته بود. گفتم: مگر بچه ام حضرت عباس بود که دست او را قطع کردند. فرزندم علی اکبر وار به جبهه رفت خدایا دستش را در دست علی اکبر امام حسین (ع) قرار بده و این هدیه ناقابل را از ما قبول کن خدایا تو را شکر می گویم که «کلاس درسی» باز کردی و ما را هم قابل دانستی که در امتحان آن شرکت کنیم و نتیجه خوبی از آن بگیریم. تو را سپاس می گویم و روحش شاد باشد»

می روی، تنها نشانت، ردپایی سوخته (فرازی از وصیت نامه شهید)
«ای جوانانی که آرزوی شهادت در رکاب حسین(ع) را داشتید اکنون حسین در حسینیه جماران است. به پاخیزید و یاریش نمایید.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران